

مبیع نماید و بدان نیاید پس این چنین بیع غیر صحیح است یا نه  
 \* الجواب \* در صورت مذکور جاهل ایفای ثمن و تعلیم  
 مبیع محمول است بحالت اینها بیع ناجائز میباشد \* فی الهدایة  
 ولا ین انیکون الا حل معلوما لان الجهالة فيه مانعة من  
 التعلیم الواجب بالعقل فهذا یتطلبه به فی قریب الملک  
 وهذا ینبغی فی بعض ما یرد الی الرد المحتار و العالم کیسریة  
 وغیرهما والله اعلم لعالمه \*

ما قولکم و حکمکم الله تعالی \*

اند ریخته زید زنی اجنبیه را گاه گاهی مادر یا خاله یا دختر خوانده  
 بود یا هندی مردی اجنبی را پدر یا استریاعم خواند پس شرطا  
 نکاح فیما بین ایشان جائز و نافذ خواهد شد یا نه \* الجواب \*  
 جائز و نافذ خواهد شد که کدامی مانع جواز نکاح نیست و ازین  
 گفتن و خواندن در حکم مادر یا دختر یا سر و پدر هرگز نمی شود  
 و الا ینکح است که رسول خدا ص زن زید بن حارثه متبنی خود را  
 بعد طلاقش زنی خود آوردند \* فی الجلالین و ما جعل آذینکم  
 جمع دمی و هو من ید منی لغیر ائمه ائمه ائمه ائمه  
 حقیقه ذلکم قولکم یا قواکم ای الیهود و المنافقین  
 لما تروج النبوی صلعم زینب بنت جحش التي كانت امرأة  
 زید بن حارثة الذی تبناها النبوی صلعم قالوا تزوج محل

اعترافاً بینه اذا كان بهر الله في ذلك \* و نیز از جمله محرمات  
 چهارده گانه که در فتوای صفاحه ۵ مذکور است نیست و نیز مانعی  
 از کدامی جهت در آن متصور نیست پس بلاشک نکاح  
 جائز خواهد شد \* حکما لا یخفی علی من له بصیرة  
 ما فی الفقه والله اعلم \*

\* ما حکمکم علماء الدین و حکمهم الله تعالی \*

اند ریخته سیمی زید خاوند داشته پسند نام از بطن وی فرزند می  
 چند زائید از اینها هم و بگراند اما پسند را ابو غنی از انواع آنکه هرگز  
 نیارده بود پس هرگاه بلا نکاح از بطن پسند فرزند آن زائیدند لا محاله  
 زنا زاده باشند پس زنا زادگان از زانی یعنی زید وارث خواهند  
 شد یانه و استحقاق ارث شرعاً بتمام کدام اسباب حاصل  
 میشود بینوا توجروا \* الجواب \* عمر و بگراند از  
 زید وارث نخواهند شد زیرا که استحقاق ارث منحصر است به سه  
 اسباب یکی رحم دوم نکاح صحیح سوم و لا \* لما فی الدوال المتفق  
ویمتحن الارث برحم و نکاح صحیح و ولاء و بی رد الیه  
تحت قوله برحم الی او با حد ثلثه یعنی آن که او احد منها  
 مله لثلاثه اتفاق بمعنی آنه لا یلزم اجتماع الثلثه  
 اربعهها فلا ینافی حصول الاستحقاق باثنين منهما  
 کتروجه هی بنت عمر او معتقده فیوث مدنها الزوج النصف

بالتزوية والبقية بالتعصيب او بالولاء فافهم • در اینجا یکی  
 هم از بیبریه هم موجود نیست و نیز هر گاه که بنگاح فاسد و باطل  
 هم استخوانی است حاصل نمی شود \* لمانیه ایضا و نکاح صحیح  
 فلا توارث بفساد ولا باطل احصاء و ایضا فیه فی مقام آخر  
 لان النکاح الفاسد لا یورث القربیة و التوارث یورث المعلومین  
 و قوله فلا توارث بفساد التیم هو ما فقهه الشرط من شرط  
 الصحة کشهود ولا باطل کنگاح المقعة و الموقت و ان دهلت  
 المدة او طالت فی الاصح \* پس در اینجا که نکاح فاسد و باطل  
 هم وجود نیست بطریق اولی استخوانی است نخواهد شد کما  
 هو الظاهر و زنا را در خود و ارث میشود فقط از زانی  
 که ادبی بر راست \* لمانی الدر المختار و یرث ولد الزنا  
 و اللعان بجهة الام فقط و فی العین لان نسبه من جهة الاب  
 منقطع فلا یرث به و من جهة الام ثابت فیرث به و احرونه  
 من الام بالفرض لا غیر الفول \* پس بر ظاهر است که عمر  
 دیگر که از نعمت تولد اند که مادر او شامرا عقد نکاح نیابد و بدو  
 بنگاح صحیح نه فاسد نه باطل هرگز از مسترد که زید و ارث نخواهند شد

والله اعلم \* ما قولکم رحمکم الله تعالی •

آنچه در اینجا زید در کابین زوج خود نوشته داد که اگر زن دیگری را نکاح  
 کند بلا اجازت منکوحه ام بر زن نماید سه طلاق و الفع خواهد شد

پس وید زن دیگر را بلا اجازت وی بنکاح خود در آورد بر تائیه  
 مذکوره سه طلاق واقع خواهد شد یا نه بر تقدیر اول زید با زن  
 تائیه بصورت زن دشوئی گذران کردن رای وی حرام است  
 یا نه بر تقدیر حرست مسلمانان را با وی بحالست و مواکلت

سزاوار بود یا چه \* الچواب \* حسب اظهار مظهر

اگر زید بلا اجازت زن اول زن دیگر را نکاح کرده باشد بر تائیه طلاق  
 نمیشد واقع خواهد شد \* لما فی جامع الروموز والنسائل ان  
تزوجت امرأة اول امرأة تدخل فی نکاحی او تصیر حلالا  
لی او کل امرأة اتزوجها او یزوجها غیری لا جلی  
فأجیزة فهی طالق ولثانی فی مثل هذه الصورة لو وحده الشرط  
وقع الطلاق مکن فی الهدایة واذا اضاف الطلاق الی  
النکاح وقع مقیب النکاح مثل ان یقول لا امرأة ان تزوجتک  
فانت طالق او کل امرأة اتزوجها فهی طالق \* پس  
 هر گاه بسجده نکاح زن تائیه مطلقه شد زن اجنبیه گردید پس  
 لامحاله زنا شوئی با وی حرام خواهد شد و فرزند متولد از آن دلالت  
 الزنا پس زید مذکور مرکب فعل حرام باشد پس مسلمانان  
 را با وی بحالست و مواکلت سزاوار نبود \* فی المرا حیه  
لا ینبغی للنساء ان یاکلوا من اطعمه الظلمة لتقیح الامر  
علیهم و زجرهم عما یرتکبون مکن انی اکثر کتب الفقهاء

والله اعلم لعالم \* ما قولكم رحمكم الله تعالى \*

اندرونکه زید زوج خود را با خود و پوش گذاشته سفر  
 زیارت بیدار نموده زانرا از چهار حال مفقود و انحراف ماند پس  
 زوجه اش بسبب نبودن کسی متفقند حال با انفق و یکایک شاذ  
 بر خود آسان نموده پس بعد چهار حال اقبال شوهر دیگر کردن  
 او را امیر سدیانه و مرصافی را امیر سده که بر قول امام مالک  
 روح فتوی دهد وقت ضرورت \* الجواب \* بعد چهار  
 حال زن زیر اقبال شوهر دیگر نمودن میتواند و وقت شدت  
 ضرورت صنفی را امیر سده که بر قول امام مالک روح فتوی دهد \*  
 فی الذم المختار لا یفرق بینهم و بینهم - ولو بعد مضي اربع  
 سنین خلا فاما مالک روح فی الطحاوی قوله حلا فاما مالک  
 روح به قال الشافعی فی قول واحده فی روایة رض عنهم قال  
 القهستانی لو افتی بقول مالک فی موضع الضرورة ینبغي ان  
 لا یأمن به ابوالسعود فقول العلامة عبد البر یقول ذکر ابن وهبان  
 الخلاف عن الائمة لا حاجة لاحنفی فی ذکر ذلك فخذوه  
 اولی کس باولی اعادة فی شرح الملقی ای لما افاده القهستانی  
 من ان الحنفی یفتی به فی موضع الضرورة و فی جامع الرموز  
 و قال مالک والاوزاعی الی اربع سنین فینکح هر سه بعد  
 هذا کما فی النظم - بر فلو افتی به فی موضع الضرورة ینبغي ان

لا بأس به القول والله أعلم مولوي عطاء الراحمين

حلیلی رہے \* چه میفرماید کتب و حکم الله تعالی \*

آنکه درینکه همه ایگان زید و پسند که از مدت زن و شوئی میکنند دعوی میکنند که زید زن خود را طاق شده داده است زید و پسند از کار این معنی می نمایند و سه گواهان اند مختلف الاقوال یکی میگوید که طاقنامه دیگری نوشته و از قلم همسوسش دستخط کرده و زید را بان عالمی نیست دیگری میگوید با کرا و و جبر در طاقنامه دستخط کرده هم چنان دیگری گفت گفت زید طاق نامه دائم انشاء الله تعالی پس شرعا طاق واقع خواهد شد یا نه \* الجواب \*

چون گواهان مختلف گواهی دادند گواهی او شان باطل باشد •  
 لما فی الہدایۃ الشہادۃ اذا واخفت الذمہ علی قبلیتہ وان حالہا  
 لہر تقبل و نیز در سپردن طاقنامه فقط یاد دستخط کردن در آن  
 طاق واقع نمی شود و بجز تأیید لفظ طاق صراحت یا کنایتہ \*  
 فی الدر المختار مورفع قول النکاح فی الحلال او العال بلفظ  
 مخصوص و در صورت استثناء یعنی انشاء الله گفتن طاق  
 واقع نمیشود \* کما فی قاضیخان ولو قال لا صرأته انما طاق  
 انشاء الله تعالی و ہر لا یعرف معنی قولہ انشاء الله تعالی  
 لا یقع الطلاق لان الطلاق مع الامتناع باطل و علم البتہ  
 و جہلہ صواع \* طاق و آنکہ اگر طاق نامہ بد میت خود نوشته باشد

ماهم طلاق واقع نخواهد شد حتی که لفظ طلاق بر زبان نراند  
 فی قاضیهن ان رجل اکرهها بالضرب و الحس علی ان یکتب طلاق  
 امرأته دلالة بن فلان فکتب امرأته دلالة بنسبت فلان طالق  
 لا تطلق امرأته لان الکتابه اقیمت مقام العبارة باعتبار الحاجة  
 و لا حاجة معارفی رد المختار و فی الیهود الرائق ان المراد  
 الا کراهه علی التللفظ بالطلاق فلو کراهه علی ان یکتب طلاق امرأته  
 فکتب لا تطلق النسول والله اعلم صححه المولوی و حقه ره \*

\* یا سادات العلماء و مفتی الشریعه العراء رح \*

چه سیه همز مایه درینکه زید در مرض موت یاد صفت بود ان وقت و  
 مادر و در ثمة دیگر بعد از یمن و وصیت نامه دستنویسی خود از جمله اما کس  
 خود قیستی دو هزار پانصد روپیه بدو خواهر اریمان خود که کم  
 از ثلث مال است و وصیت کرده و قات یافت پس وصیت  
 مذکوره جایز و نافذ خواهد شد بانه و غیر اریمان و ارث اند یا اجنبی  
 و بر نقد بی اجنبی بودن ایشان و وصیت مذکوره با ابطالت در ثمة

نافذ باشد یا چه \* الجواب \* وصیت به

جائز است \* فی العالم کی برینه مریض اوصی وهو لا یقدر علی  
 الکلام لضعفه فاشارة برأسه و یعلم منه انه یعقل ان فهم  
 منه بالاشارة جازوا لافلا عن اذا مات قبل ان یتدی علی الفطق

پس هرگاه وصیت قریب لایحه یا بشماره جانز شده در مقبول است  
 که بذریعه او شایسته دستنویس خود کرده بطریق اولی جانز خواهد شد  
 و خواه از میان در حکم اجنبی اند زیرا که آنها از ذوی الارحام اند  
 لما فی الشریفة و هم (ای ذر و الارحام) اولاد الاخوان  
 و بنات الاخوان مطلقا \* و ذوی الارحام با دختر و مادر که از  
 اصحاب فروع اند محروم میباشند \* فی العالیه و یفیه و انما  
 میراث ذر و الارحام اذ لم یکن احد من اصحاب الفرائض  
 و هرگاه خواه از میان با ایشان اجنبی شده لا ریب و وصیت  
 شکره با اجازت و در دست خواهد شد \* فی جامع الرموز  
 و صحیح بالثلث و الاقل للاجنبی غیر الوارث و ان لم یرض به  
 الورثة و فی المالکیریه تصح الوصیه للاجنبی من غیر اجازة  
 الیورثه و لا تجوز بها زاد علی الثلث الا ان یجوز الورثة  
 بعد موته و فی الدرر و تجوز بالثلث للاجنبی عند عدم  
 المانع و ان لم یجز الوارث ذلك والله اعلم \*

\* چه میفرمایند در ح \* اندرینکه تصرفات مریض

که عیادت از بیم و اعتناق و محایات و غیره باشد در مرض موت  
 و وصیت است یا نه و بر تقدیر اول اگر در مرض موت بیکی از  
 از ورثه بزرگتر بزرگتر بزرگتر و وصیت خواهد شد یا نه و حکم وصیت بزرگ  
 جاری خواهد شد یا نه و اگر در ثلث دیگر و وصیت موصی جایز ندارد و تا قدر



خواهد شد یا نه \* الجواب \* تصرفات مریض

در مرض موت وصیت است لما فی المخصر و شرحه و اعترافه  
 و صحایاته در قیامت و ضمانه و صیقه ای کالوصیه فی انه من الثلث  
 یعنی بغير مذکوره وصیت خواهد شد و حکم وصیت خواهد داشت یعنی از  
 ثلث جاری کرده خواهد شد و اگر در ثلث دیگر بدان نارض باشد  
 و جایز ندارد تا نخواهد شد \* لما فیها ایضا و لا یصح بشیء لو اراد  
 ای الموصی لحکمت مقبول عند الجميع الی قوله الا باحازة و رفقة  
 ای و رنة الموصی الوصیه باکثر من الثلث لا حنیفی و بشیء  
 للموارث و فی السرا حیه الوصیه للموارث لا تجوز الا باحازة  
 الورثة بمستثنی الموت و الله اعلم \* لما لم \*

\* ما قولکم رحمکم الله تع \* اندر ینکه اندر

در عین حیات خود اینگونه وصیت زبانی نماید که پسر ناما لثم زید  
 تا وقتیکه بالغ نشود ب حفاظتش هر وصی خواهد بود و مقدمانیکه اکنون  
 در عدالت مبرم است تدبیرات و آخرات آن وصی مذکور  
 از نزد خود نماید بستر از و اصنامت اراضی ما خواهد گذشت اگر اصنامت  
 آن کفایت نکند او را اختیار است که مقدار حق خود از عین  
 اراضی مذکور بگیرد و وصی مذکور بر او برای وصیه قبول نمود پس  
 پسین وصیت زبانی درست باشد یا نه اگر باشد و تا بالغ مذکور  
 نخواهد که وصی مذکور را عزل نمود دیگر بر او وصی مقرر نماید او را

تمیرسد یا نه و وصی را اختیار است که برای استیفای حق خود  
 اراضی مذکور را حبس نماید یا چه \* الجواب \* این وصیت  
 زمانی و عا جاید و نافذ است زیرا چه وصی بروی وصیه قبول نمود و اسد  
 لما فی الهدایة و من اوصی الی رجل فقبل الوصی فی ربه  
 الموصی و ردھا فی غیره و وجه فلهس برد لان المیت مضمی بسبیلہ  
 معتمدا علیہ \* س هرگاه این وصیت صحیح و نافذ شد زید را  
 اختیار عزل وصی بکلام نخواهد بود \* لما فیہا دلویگان قادر علی  
 التصرف اسمہا فیہ لیس للمناضی ان ینخرجه الی قوله و کذا اذا  
 شکى الورثة اربعضہم الی الوصی الی المناضی فانه لا ینبغی له ان  
 یعزله حتی یتبدلہ حیث انہ استفاد الولاية من المیت و لما فیہا  
 و ان کانوا صغاراً کلهم فالوصیة حائزۃ الی قوله فان الصغار وان کانوا  
 اصلاً کالیس لهم دلایة المتع انتهى \* س هرگاه عزل وصی جایز  
 نشد وصی مذکور اراضی مذکور را حبس کردن میتواند مادامیکه  
 حق خود تمام نگیرد چنانکه موصیه در وصیت خود شرط نموده بود \*  
لما فیہم من الهدایة وان امر القاضی الوصی بوقفه  
 الی قوله قالوا و یجوز ان یقال یرجع بالمائة التي غرمها  
 ایضاً لیس فی امر المیت والله اعلم \* لعالم \*

\* مانعکون روح \* زید عمر را در اموال او نهاد

چنانچه خود وصی کند و بعد موت زید عمر مال پتیم را برای خود بخرد

یا مال خود را بوی بفروشد و در آن نفی است مریتیم را این  
معامله جائز باشد یا نه • • • الجواب • جائز است

لما فی الاشیاء بیع الوصی من الیتیم اذ شره و انفعه - و نفعه - و نفع  
للصبی جائز و ایضا - و عی الغاضی الوصی المیت الا فی مسائل  
الاولی الوصی المیت ان یمیع من نفسه و یشتری لنفسه - اذا کان  
فیه نفع ظاهر عند الیهکفیه - و فی العالمیه - و یرا شتر الوصی  
مال الیتیم لنفسه حاز فی قول الیهکفیه - اذا کان خیرا لله و لهم  
و الله اعلم • المولانا مهمل و حیه الی - و حریم •

\* ما حکمکم رحمکم الله نفع \* اندرینکه زبیریش

از موت خود عزیر در اموال اولاد عمار خود و من کرد پس وصی  
بر امیر سه که اموال خود را بدست یتیمان بفروشد یا اموال او شان  
بطایع و شرا نماید تفصیل حکم آن چیست • الجواب • امیر سه  
لما فی الاشیاء بیع الوصی من الیتیم اذ شره و انفعه - و نفعه  
نفع للصبی جائز و ایضا - و عی الغاضی الوصی المیت الا فی  
مسائل الاولی الوصی المیت ان یمیع من نفسه و یشتری لنفسه  
اذا کان فیه نفع ظاهر عند الیهکفیه - و فی العالمیه - و یرا شتر الوصی  
مال الیتیم لنفسه حاز فی قول الیهکفیه - اذا کان خیرا لله و لهم  
و الله اعلم •

\* ما قولکم رحمکم الله تعالی \* اندرینکه ششم

که زنی اراضی خود بطور ارهن بر تعیین می نماید چند سال بیع بالمره  
نموده بقبض مشتری داد و مشتری هم از ابتدای قبض تصرف  
محمول نموده بیاید پس درین صورت تصرفش جائز و درست است

یا نه بینوا توجردا \* الجواب \* در صورت سئوال

تصرف محامل که عبارت از انتفاع است موافق قول راجح

در حق مشتری جائز و درست است مگر اگر را نسیر صد که اراضی

مذکوره را بشرد شد یا بگردد و او را بکسی بدهد باید زیرا که بیع مذکور در

حقیقت مرکب از بیع صحیح و ارهن و بیع فاسد است پس باعتبار

بیع صحیح کاشش بوز انتفاع و تصرف محامل است و باعتبار

بیع فاسد کاشش بوز فسخ از هر دو جانب و باعتبار ارهن کاشش

هم بوز بیع و ارهن من الغیر و سقوط ارهن بهایک سبب لما فی

الدر المختار و قیل بیع یفید الانتفاع به و فی اقاله شرح

المجموع عن النهایة و علیه الفتوی انتهى و لما فی رد المحتار تحت

قوله و قیل بیع الخ هذا مقتول لاجل قولین الاول انه بیع صحیح

مفید لبعض احکامه من حل الانتفاع به الا انه لا یملک بعهه قال

الزیلعی فی الاکراه و علیه الفتوی الثانی القول الجامع لبعض

المحققین انه فاسد فی حق بعض الاحکام حتی ملک کل

ههنا الفسخ صحیح فی حق بعض الاحکام کحل الانزال

و مضاف بیع و ارهن فی حق البعض حتی لم یملک المشتري بینه

من آخر ولا رهنه وسقط الدين بهلاكه فهو مركب من العقود  
 الثلاثة كالزفارة فيها صفة البعير والبقرة والنمور حوزة الحاجة للناس  
 اليه بشرط سلامة اليد لمن لصاحبها قال في البعير ويبقى  
 ان لا يعدل في الافتاء عن القول الجامع وفي النهج والعمل  
 في ديارنا على ما رجع عنه الزيلعي الخ ولما في فصول العماد  
بقوله عن مجموع وع النوازل قال هو م الدين النهج وه  
واتفق مشايخنا وه في هذا الزبان على صحة بها على ما كان  
عليه بعض السلف لانهم (اي البيع والمشقور) تلفظا بلفظ  
البيع من غير ذلك شرط فيه (اي في صلب العقد) والعبارة  
للملفوظ دون المقصود مان من تزوج امراة ومن نهي ان  
يطلقها بعد ما حاصرها صح العقد انتهى ولما فيه في موضع آخر  
نقل عن قوائد بعض المتأخرين وذكر في قوائد بعض المتأخرين  
وه استفتى الصدر والشهيد تاج الاسلام احمد بن عبد العزيز  
والقاضي الامام صدر الائمة احمد بن محمد والشيخ الامام  
ظاهر الدين الحسن بن علي بن عبد العزيز المروغيني باني  
والشيخ الامام علاء الدين عمر بن عثمان السمووندي المعروف  
بيل رسم وقند رح \* انه ينكح مردی فلکی خریدار دیگری  
بشرط آنکه هر وقتیکه این بائع بها بوی باز دهد شتری می باید باز  
دهد باید ان شروط که چون بها باز دهد فلا باید بیشتر باز دهد

. . . . .  
 صاحب المهيض من ابيه الامام تاج الدين شود (ای در جواز  
 انتفاع) و الله اعلم و هكذا اجاب ظهير الدين و صدر الاثر و  
 اجاب طائفة الدين . . . . .  
 ثم اعلم ان المراد بالشرط ان لا يكون في صلب العقد  
 (ای ما بين الايجاب والقبول) لانه في الورد فيه نهى النبي صلعم  
 عن بيع و شرط (ای في صلب العقد) لا المفسد هو لا الشرط  
 الذي يكون قبل العقد او بعده \* يعني شرطه قبل عقد یا بعد عقد  
 نمودن شود و غیر مضر است لما فی الفصول العمادی و لو تبایعا  
 ثم قال احد علماء صاحبیه چون کنیم بر تو بیارم بیع بمن بازده  
 و قال الآخرون نعم لا یفسد البیع اما اذا قال فی البیع (ای فی  
 صلب العقد) الخ یفسد العقد انتهى و له فی موضع  
 اخر و لو نواضا قبل البیع ثم تبایعا اذا لیا عن الشرط حاز البیع  
 عند ابي حنيفة و \* پس از عبارات مرقومه صدر ظاهر و  
 هوید اگر دید که مشتری بیع با لوفار امرسد که بدون اجازت  
 بائع آن بیع انتفاع گیرد لیکن باید که میان اینجاب و قبول شرط  
 رد بیع نکند که آن مفسد بیع است اما اگر قبل عقد یا بعد آن کند  
 مضرتی نباشد که آن مفسد بیع نهی کند اعلم الکتاب والله اعلم  
 بالصواب لمؤلفی علی الباری صاحب مد ظله \*

\* ما قولكم لحكم الله تعالى اجتهدين \*

اندازید شخصی نعل را بعتد نکاح خود در آورده بکاین نامه  
 نوشته داد و زبانی هم فرار نمود که اگر شرطی از شرائط مذکور باشد  
 ببعثت خلافت آید قانون موقوفه را اختیار کنی خواهد بود که هرگاه  
 خواهد نفس خود را همه طایق داده شهر دیگر قبول نماید و قانون موقوفه  
 نیز شرط مذکور را قبول نمود پس بر تقدیر وجود شرط که عبارت  
 از وقوع خلافت است جزاء آن سترتب خواهد شد یانه ویر  
 تقدیر اول اختیار مذکور مقید بالمجلس خواهد شد یانه بیضا و توحید را \*

\* الجواب \* بر تقدیر وجود شرط جزاء آن که عبارت از حصول  
 اختیار کنی برخاتون موقوفه راست باشد شک و ریب سترتب  
 خواهد شد \* لان الشرط اذا جعل يترتب عليه الجراء لما في  
 فصول الاممادي في صفحة ۵۱۹ من الاصل عن مجموع النوازل لو  
 قال للمصكك اكتب لها حظ الامر على اني مني سا فرت بغير  
 اذنها فهي تطلق نفهها واحدة كلما شاءت فقالت لا اريد  
 الواحدة وطلبت الثالث واني الزوج ولم يتفقوا حرها بصهر  
 الامر بيد ما في تطلیقة واحدة انتهى ومیه ايضا في صفحة ۵۰۷  
 جعل امر امرأته بيد ما ان تزوج عليها امرأة ثم انها ادعت على  
 الزوج انك تزوجت علي فلانة وفلانة حاضرة تقبول زوجت

نفقه منه وشهد بالشهد على النكاح يضيء—والا موبوك ما رلما  
 في الحما ديه في صفحه ۱۵۷ و منه ( اي من الفصول العمادي )  
 مردی . سفر می رفت زن را گفت که اگر یک ماه از رفتن  
 من بر آید و من بر تو نیامده باشم یا نفقه من بر تو رسیده باشد  
 امر تو بدست تو نهادم تا هر وقت که بایست بای خود کشاده  
 کنی . پیش از گذشتن ماه نفقه رسید اما مرد نیامده امر بدست زن  
 بود \* لانه نعلق بالشرطین نقد و حد احد هما دون الاخر  
 ( و وجود احد الشرطین كاف لقترب الجزاء كما لا یخفی )  
 ولما یفهم من موضع آخر صغه و فی فوائد المشائخ ره لوقالت  
 لزوجها \* هر گاه که یکماه از من غائب شوی که تنج تو و نفقه تو بمن  
 نرسد امر من بدست من اذ قالت من از تو یک طلاق مرد گفت هم چنین  
 و غائب شد \* قالوا يقع الطلاق ویصیر الا مریبها قلبت  
 یقصل اذا مضی شهر ولم یصل الیهما من نفسه ولا نفقته ان ولما  
 فی ابراهیم شامی فی صفحه ۹۳ نقلا من الخلاصة و لوجعل  
 امرها بیدها علی انه منی غاب سقه اشهر ولم یصل نفقته  
 الیهما فھی تطلق نفسها فبعث الیهما خمسين درهما قال ان لم  
 یکن هن قد و نفقته هن المدارة صار الا مریبها انتهی  
 و فیہ ايضا صفحه ۹۴ نقلا من الدنیاری لوقال لامرأته  
 ان ضربتک بغير جنایة فامرك بیدک فخرجت من البیت بغير



اذن الزوج فصر بها يصير الامر بيدها مقال بعض المشائخ  
 روح ان ارفاها الموحل لا يصير امرها بيدها وان لم يرفها  
 يصير وكان ظهيرا لك بين المرغيبا نهي روح يفتي بان الامر لا  
 يصير بيدها من غير تفصيل والا رل اصح فانه ذكر القل وري  
 وه اس للزوج ان يمنعهما من الصفرة والخروج من منزله حتى  
 يوفيهما جميع المهر \* واختيار مذکور مفيد بالمعنى. نحو اهد شه  
 بلکه اورا میرسد هر وقت که خواهد نفس خود را طاق دهد خواه  
 در همان مجلس علم باشد یا بعد آن لما فی الجماع الصغير ولو كان  
 معلقا بشرط يصير الامر بيده ( اي المفروض اليه ) اذا رحل  
 الشرط فاذا رحل الشرط ان كان الامر المعلق مطلقا يصير  
 الامر بيده في مجلس علمه والقبول في ذلك المجلس  
 ليس بشرط لكن يرتد باوردانتهی \* و خامس عبارات مرتوم  
 بالاينکه اگر که احدی شرط از شه ائله سدر چه بالا اختلاف بمعرض  
 خانان آید سبها مزبور در امیرسد که بعد علم بخانان آن نفس  
 خود را طاق دادا شوهر در قبول نماید هرگاه که خواهد خواهد در  
 مجلس علم باشد یا بعد آن والله اعلم لمولوي عبد الجاري صاحب \*

در صورتيکه زني

\* ما قولهم رحمهم الله تعالى \*

از نپذیرد و انقض که سب شیخین رضی الله عنهما و لعین  
 ایشان مینمایند اموال که او در دست چند از اهل سنت و جماعت

لذا شتر و فاقه یافت پس زن مذکور کافره و مرتده است یانه  
 و بر تقدیر اول جمیع ترک اشش یعنی کتبیگه قبل ارتداد عاملان  
 نموده باشد یا بعد آن همگنی در میان ورثه مسلمانین سنین حسب  
 قرائض تقسیم خواهد یافت یانه الجواب \* مرتده است

لمانی العالمگیریه الراضی اذا كان یحب الشیخین ویلعنهما  
 العیاد بالله فهو کافرالی قوله احکامهم احکام المـرتدین  
 فی الهدایة صاحب الهـوی انکان یکفرفی و بمغزله المرتد \*  
 و نامی اکساب مرتده فیما بین ورثه مسلمانین منقسم خواهد شد  
 فی الشریقیة و کتب المرتدة جمیعاً اکتصبت فی اسلامها ارنی  
 رتدتها لورثتها المسلمین بلا خلاف بین أصحابنا و بنا و فی  
 اللد و المختار و اکما بها مطلقاً لورثتها کذا فی جمیع کتب  
 بالفقه و الله اعلم \* لمولوی محمد زجیه المرحوم \*

\* چه میفرمایند علمای راستخین و فضیلابی کاملین رح \*

در صورتیکه پسند روح و ام و یک اخ اخیافی و یک اخت  
 اخیافی و یک اخ عینی و یک اخت عینی و ترک کنذارا گذاشته  
 فوت نمود پس متر و ک اشش فیما بین ورثه مذکورین بجه طور  
 بقسیم خواهد یافت \* الجواب \*

\* بونه الصـورة \*

بِسْمِ اللَّهِ

هِنْدَه

زوج ام اخ لام اخت لام اخ لاب ام اخ لاب وام  
م م م م م م

بر تقدیر صدق صورت مرقوم الصدق و انحصار و روش فیما ذکر بعد ادای  
بایقدهم جمیع متره که هینده بر شش سهام مستقیم گردیده منجمه آن  
زوج سه بهره و بهر یک از ام و اخ لام و اخت نام یک یک  
حصه میرسد و اخ عینی و اخت عینی محرم محض اند و الله اعلم \*

صلواتی بجهت وجهه مرحوم \* \* چه مهر ما بدد رح \*

اندزینکه هینده یک نبیره برادر علانی شوهر و یک زوجه انواس  
و آشیهای کنه از اگذاشته فوت نماید پس متره که اشش بکدام  
خواهد رسید یا در بیت المال داده خواهد شد \* الجواب \*

\* هینده : الصورة \*

بِسْمِ اللَّهِ

هِنْدَه

زید نبیره برادر علانی شوهر جمیعاً زوجه انواس  
م م م م م م

بر تقدیر صدق صورت مرقوم و عدم وجود اقرب الناس الیهما  
ضمیمه بعد ادای ما تقدم علی الارث جمیع تر که هینده متوفاه زید  
مذکور میرسد \* لما فی الام - راجیه و الشرطیه منیه مقبره -  
ذوق القسرا به ثم ولید العصبه \* و در اینجا در عدم قوت قرابت

هر دو برابر اند اما زید مذکور و ولد عهده شوهرش است و حمیه  
 بیگانه و بعد \* فورا حق مدها لهما یفهم مما فی رد المهرتسار  
 و قبل ان لم یتروک الا بنت المعتق یل فع المال الیه الا ارثا  
 ولی لا نه اقرب و کذا الفاضل من نصیب احد الز و حین یدفع  
 الیه بالرد و کذا ایل فع الی الابن و البنات من الرضاع و به یفتی  
 لعدم بیت المال و هکذا فی الطهطاری و الذخیره \* و چون در ان  
 دیار با وجود بودن سالطین مسلم بر خیانت شان نظر کرده  
 بر عدم بیت المال کام نموده اند پس درین دیار که حنظان مسلم  
 هم نیست چگونگی با قرب الناس داده نشود \* صیانة عن الضاعة

المال والله اعلم \* چه میفرماید اینها رحمهم الله تعالی \*

اندر اینکه هنده یک نبیره برادر عاتی شوهر دیکت زوجه نواسه  
 فقط و آشیای گذار اگذاشته فوت نمود پس ترک اش بکدام  
 ازین مرد و خواهد رسید \* الجواب \* بهن الصورة

مسئله

هنده

نبیره برادر عاتی شوهر زوجه نواسه حمیه

بر تقدیر صد صورت مرقوم و عدم وجود اقرب الناس الیهما  
 غیر باطلی وجه الله بر عداد ای ما تقدم علی الارث جمیع مترد که هنده  
 زید میرسد لما فی الشر یفیه ذیعتهم فیهم قوا القرابة نه و ال العصبه

و در اینجا در عدم قوت فرابت مرد و بر اند اما زید و ولد عصبه  
 شد هرش است و جمیع زوجه پسر دخترش است ز ولد عصبه  
 نه از زوج الارحام وی نه - و احق منها \* لما یفهم مساوی  
 رد المهر - ار و قبل العلم یقرک الابنت المعتق یدفع المال  
 الیه - الا ان ینابل لانها اقرب و کن الفاضل عن نصیب  
 احد الزوجین یدفع الیه بالرد و کن یدفع الی الابن  
 و البنت من الرضاع و به یفقی لعدم بیت المال و حکم  
 فی الطهطاری و الذحیره \* چون در آن زمان با وجود بودن  
 سلطان مسلم بر خبیانتشان نظر کرده بر عدم بیت المال حکم  
 فرموده اند پس درین زمان و مکان که سلطان غیر مسلم است  
 بلاشک با قرب الناس الیها که زید است جمیع مال داده خواهد شد  
 خبیانته من اضعافه المال والله اعلم \* سواری محل و جیره

\* چه میفرماید روح \* انه رینکر دین مقدم باشد

بر ارث و تقسیم یانه و شئی موقوف موردت میشود یا چه \*

\* الجواب \* دین مقدم میباشد بر ارث و تقسیم

لما فی المسراجیه الاول یدل ایتکفیدنه و تدهه - زه بلا تپنیر

ولا تقسیم تم تقضی دیونه من جمیع ما بقی من ماله الی قوله

ثم یقسم الباقی القولی ولما فی الالمختار ثم تقدم دیونه

القی لها مطالب من جهة العباد و شئی موقوف موردت نمی

تواند شد لما فيه عندها مراد جمعها اعلى ملك الله تعالى و تصرف  
 منفعتهما على كل من احب ولو غنيا فلهنرم فلا يجوز ان بطا له ولا  
 يورث عنه وعلمه الفقوى وفى الجاهلي فاذا صح الوقف فلا يملك  
 ولا يملك لقر له عم لعمروض حيدن اراد ان يتصدق بهارض له  
 تد على ثمغ تصدق باصلها ولا تباع ولا توهب ولا تورث  
 والله اعلم \* \* ما قولكم رح \*

اندرينکه ذبح حيوان در زیر و بالای خلق روا باشد یا نه  
 \* الجواب \* ذبح در جميع خلق خواه در زیر یا وسط یا بالای  
 خلق باشد درست است \* فی الجامع الصغیر لا بأس بالذبح  
 فی المخلق کله در وسطه و اعلا و اسفله و فی قاضیه بخان مهمل  
 الذکوة فی المقدور ذبحه اهلیا کان او وحشی المخلق کله  
 والله اعلم لعالمه \* \* چه میفرمایند رح \*

اندرینکه شخصی با گاومارد یا ماد یا اسب یا گوسپند وطنی  
 نمود سزای دی چیست و حیوانات مذکوره چه حکم دارد  
 \* الجواب \* بر وطنی کنند آنها اینها نیز است نه حد \* لما فی  
العناية من وطئ بهیمة فلا حد علیه الا انه یعزر اما بینا انه  
 ارتکب جریمه و لیس فیه احد مقدر \* و در حق حیوانات  
 مذکوره مستحب است که ذبح نموده بسوزانند \* لما فی  
الذوالمختار و لا یجهد بوطئ بهیمة بل یعزر و ذبح ثم تهرق

و یکرهها را لا یتفانعا بهما حیة و مهتبه و هكذا فی العنایة و فیضا

والله اعلم \* ما قولکم رحمة الله تعالی \*

اندر رنگه قد موسی والدین و استاد درست است یا نه

بالجواب \* درست است در حق والده حدیث وارد

است \* لَمَّا فِي الدِّوَانِ الْمُخْفَى مَنْ قَبَّلَ رِجْلَ امَلَةٍ

فَكَانَ قَبْلَ عَقِبَةِ الْجَنَّةِ وَ هَكَذَا فِي الْكُفَايَةِ وَ دَرَجَةُ وَالِدِ

و در تنظیم مقدم بر مادر است لَمَّا فِي الْعَالَمِ الْكَبِيرَةِ قَالَ مَشَانُ نَحْنُ

وَحِ الْاَبِ سَقَدِمَ عَلَي الْاَمْرِ فِي الْاَحْقَرَامِ وَالْاَمْرِ فِي حِدِ الْاَهْلِ مَعَهُ

و حق استاد مقدم بر حق مادر و پدر و سایر مسلمین است

لما فيها ايضا تقدم حق معلومه على حق ابويه و سایر المصلحين

پس قد موسی پدر و استاد بطریق اولی جایز خواهد شد اما

باید که بطور سجد و انحنای بود یا باشد که در شرع حرام است

لَمَّا فِي الْعَالَمِ الْكَبِيرَةِ الْاَنْهَاءُ لِلْمُلْطَانِ اُولَئِیْهِ مَكْرُوهُ لَانَهُ يَشْبَهُ فَعَلَ

الْمَجْرُوسِ وَ فِي مَقَامِ اُخْرٍ لَا يَجُوزُ السُّجُودُ الْاِلَهَ تَعَالَى وَ اللهُ اَعْلَمُ \*

\* چاه میفرمایند روح \* اندر رنگه زنی را الضییر چند ورثه

از سنات و جماعت و اسوایل کناره گذار است فوت نمود پس

تر که اشس در میان و رثه مذکورین عصب زانفس تقسیم خواهد

یافت یا نه \* الجواب \* تقسیم خواهد یافت

و اینچنین اختلاف مذہب مانع ارث نیست \* لما فی الشریفة  
 بخلاف اهل الهواء فانهم معترفون بالانبياء والكتب  
 ومختلفون في تاريل الكتاب والسنة وذلك لا يوجب اختلاف  
 الامة وهكذا في الدرر شرحه والله اعلم \* لمولا نا محمد وجده

• ما قولكم رحمكم الله تعالى •

دروغ گفتن و گویا نیدن و شهادت دروغ دادن و دانی نیدن

په حکم دارد \* الجواب • دروغ گفتن مصیبت

است مگر بمقام چند خاص زیرا چه شرعا مینوع است  
 لما فی العالم کبریة والمکذب مهظور الا فی القتال الی قوله فی  
 دفع الظالم عن الظلم و گویا نیدن دروغ همیون حکم دارد  
 که الا یضغی و شهادت دروغ گناه کبیره است لما فی الفتاوی  
 الزینیه فی بیان الكبائر من المعاصی و شهادة الزور القول  
 و گواهی دروغ دانی نیدن نیز کبیره است لما فیها ایضا فی بیان  
 الكبائر والاعانة علی المعاصی والحث علیها القول والله اعلم \*

• ما قولكم رحمكم الله تعالى •

شخصی ترجمه قرآن مجید در چند رجال هندی لفظ خوانده باشد

مراد در مجلس وعظ و نصیحت کردن میرسد یا نه و شرائط آن

\* الجواب •

بالمعروف و نهی عن المنکر چیست

اگر از وعظ معنی لغوی مراد است پس هر کس را میرسد که



بقدر اشتغال خود بکارهای نیک فرمایند و از بدیهها منع کنند  
 لقوله تعالی یا مردون بالمعروف و یفهمون عن المنکر الا ینف و لقوله  
 همذوف و ای منکم صفترا فله غیره بینه فان لم یستطع فبالمعاند الخ ایست  
 و اگر معنی اطلاقش که در جمع کثیر و جم غفیر مسائل بشکله  
 و خواص کلام الله بیان نمودن و مسبر رسول مقبول و صحابه  
 و تابعین رض بسعرض نبیان آوردن است اراده کرده باشد  
 پس در سه رسائل هندی و ترجمه قرآن شریف خواهد بود  
 برین امر تطبیق نمودن هرگز جائز نیست چرا که مشروط است که  
 واعظ مکلف و عادل و محدث و مفسر و عالم باخبار و آثار و سیر  
 صحابه و غیرهم بوده باشد لما فی قول الجمیل لمولانا شاه ولی الله  
المحدث الدملوی رح حیث قال و اما المنکر فلا بد ان یكون  
مکلفا عدلا کما اشترطوا فی راوی الحدیث و الشاهد محض و نا  
مفسرا عالما بجملة کافیه من اخبار الصالح و میسرتهن  
و فی البیضاوی لان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر  
من فروض الکفایه و لانه لا یصلح لكل احد اذ التمسد ی له  
شروط لا یشترک فیها جمیع الامه کما لعلم بالا حکام و مراتب  
الا حتماب و کیفیه اقامتهنا و المقومکن من القیام بها  
و ازیه ششمن مذکور این همه شرائط سنتی است بحس و عطف که  
بیشروط این شرائط است نیز سنتی خواهد شد و انتفاء الشرطیه متلزم

المنفاه المشروط كما في العناية بوضوئها والله اعلم \*

ما قولكم رحمكم الله تعالى \*

اندرينکه ماهی سياسی که جمهور آنرا ماهی مينمو اند و در انواع ماهی

بیشمارند مباح و حلال است یا حرام و مکروه \* الجواب \*

مباح و حلال است چه این از انواع ماهی است \* فی الدر المنثور

ولا یهل حیوان ما فی الا السمک الذی مات باغمة و فیہ ایضا

حل الجراد وان مات حتف افعی بخلاف السمک و انواع السمک

یلاذکوة القول و فی رد المحتار و هو مشهور مؤید بالاجماع فیجوز

تخصیص الکتاب به و هو قوله تع حرمت علیکم السمکة و انکم

علی ان حل السمک ثبت بمطلق قوله تع و تاکلون منه كما طریقا

وما هذا النوع السمک نحر انسان البحر و غنزیرة خبیثة

و فی اللمبداية و لا یوکل من حیوان الماء الا السمک و مکروه

اسل الطائی منسبه و لا باس باسئل الجویت و المصارماهی

و انواع السمک و الجراد بلاذکوة و فی التمهید یب سئل عما یعیس

فی الماء حرام الا السمک و یدخل فیہ جمیع انواعه \*

و بعضی آنرا حرام و مکروه گویند بتعلیل آنکه مشابحت ماهی ندارد

و این تعلیل ناقص است بآنکه تسمیه با سسم تمک کانی چرا که

تا ریماهی نیز مشابحت ماهی ندارد و با وجود آن حلال بین است

طایفه آنکه در ایات آن دو فائده معتد بها است اول آنکه در

اباحت آن نصر و آمانی است برای عامه فانی الله بهر که خواهد خورد  
 و هر که خواهد ترک کند سبب تنفر طبع پس برای وی مکروه و طبیعی  
 باشد نه مکروه شرعی که منقسم بر تحریمی و تنزیهی است \* قال رسول  
 الله صلعم انما بعثتكم معشرین لا معشرین خیر و ینکم  
 ایحور و افضل امتحان الذین یعملون بالرخص کفانی  
 العقد الفرید المشهور فی الملای ولی القنیة ینبغی للمفتی ان ینتی  
 لافاص بما هو اهل علیهم \* دوم آنکه در اباحت آن توسیع  
 رزق بندگان خدا است و در تحریم آن عموم و تفصیق بندگان خدا و آن  
 بمسئوع و غیر مرضی شارع است طایفه آنکه عوام گفتن چیزی که مباح  
 میتوان گفت حکمی است شنیع و امر است عظیم \* قال الله  
 تعالی و لا تقولوا لما نسیف الیفتکم مذ احلابی و هل احرام  
 کتفروا علی الله الذی کذب قال الله تعالی اما تحرم ما اجل الله  
 لک والله اعلم \* مولانا عبید العلی المادری مد ظله \*

\* چله مهتر صایفند رح \* اندرینکه زید و غیر با هم  
 طاعت و صبر است و زور باندانی مینمایند در ادقائیکه نخل برای  
 صاوه ختمه و طاعت خدای نباشد اگر به نیت بخا بدد و از زیاد  
 قومت بود بقصد آنکه اگر حیانا اتفاق جهاد باشد کین گردد بکار آید  
 جائزه مباح بود یا نه \* الجواب \* لهویگه مفید و مستحسن  
 جهاد بود جائز است بشرطیکه از صاوه و طاعت باز نماند \*

قال تع يا ايها الذين آمنوا لا تلهكم أموالكم وأولادكم

عن ذكر الله الآية ولما ألهى الآية قال عبد الله المؤمن باطل

الا لثلاث ناد يبه لفرسه ومداخله عن قومه وملا حبه بته

فمع اهله \* بس از سنا ضله و تاديب الفرص مستقام ميشود

که لهو بکه بقصد قوت جهاد و اقامت آن بود جائز و مباح بود

و نافع است زید و عمر مدار بر نیت او شان است اگر بر نیت جهاد و

کار خدا بود در جهاد و جوانان شک چیه و الله اعلم لعالم \*

\* ما قولهم رحمه الله تعالى \* در صورتیکه زید

مجهول النسب است یا غیره و در وقت النسب را بولاست بامر

عمش نکاح نمود پس شرعا مجهول النسب کفو برای سر و وقت

النسب میشود یا نه و بر تقدیر عدم کفایات اگر سر هم ولی

نشد نکاح آنرا منعقد خواهد شد یا نه \* الجواب \*

کفو باشد فی العالمیه سئل شیخ الاسلام عن مجهول

النسب هل هو کفو لامراه معروفة النسب قال لا کفای المهیط

بعدم کفایات سر هم ولی تزویج وی شدنی است لیسالی

العالمیه اما غیر الاب والجد فلیس ولی من غیر کفو

و در قدم کفایتش و ولایتش نکاح با زید منعقد نمیشود \*

عنی بقا خصمان و کذا الوانعت من الکفایة بسبب آخر لا یعتقد

ذم غیره الا بالاب والجد والله اعلم صولانا علیکم النبی \*

\* صلواتکم ورحمکم اللہ تعالیٰ \* درنگه از بطن همد

سنگه از پد که نکاتش از اقرار زید گواهی گوایان ثابت است  
 عمر متولد گردید پس شرعا بماد عودت زید نسب عمر از او ثابت و از  
 نفی وی منتفی خواهد شد بانه و بعد وفات وی وارث خواهد شد بانه

\* الجواب \* نسب ثابت خواهد شد و از نفی وی منتفی

نمگردد \* فی شرح الرقابة اعلام ان الفرائض اما ضعيف او متوسط

او قوی فالضعيف هي الامة فلا يثبت نسب ولد ما الا بدعوة

صیلها فاذا ادعی صارت ام ولد و هي الفرائض المتوسطة

فیثبت نسب ولدها بلاد دعوة لکنه ینتفی بنفیه و الفرائض القوی

هي المتكسوة فیثبت نسب ولدها بلاد دعوة ولا ینتفی بالنفسي

بل يجب اللعان و فی المالک کبریة رجل له امرأة و جاءت بولد

فنفاه و قال هذا الولد ليس منی او قال هذا الولد من النزنا

و سقط اللعان بوجه من الوحوة فانه لا ینتفی المنصب سواء وجب

عليه الحد او لم يجب \* و بر تقدیر ثبوت نسب عمر وارث خواهد شد

از پد و خود بعد فاش که الا ینتفی و الله اعلم \*

\* ما قولکم ورحمکم اللہ تعالیٰ \* آنکه زید زنی را

برای شادی نمودن خواستگاری میکنند عمر که از قوم زن منقطوبه

است و بوکالت و اصلاح امر شادی سهم میکنند زید او را

مرباع گذارد یا بطور رسوم نذرانه که مستعارت است بیا بعباد و بیا

محنت داد و او گرفت پس این زور رشوت خواهد شد یا اجرت  
 و حکم آن چه الجواب \* داد دستد این زر چند قسم  
 میباشد و حکم هر یک علیحدت اول آنکه اگر آن شخص از اهل  
 قدرت است و مخاطب بدو گفت این شئی برای تو اجرت اصلاح  
 است پس اجرت خواهد شد نه بهبه نه رشوت لاجرم از آن رجوع  
 بطرف بود فی رد المحتار \* وان اعطی الی رجل شیئا لا صلاح  
 حاصل المصاهرة انکان من قوم الخلیفة او غیرهم الذین  
 یقدرون علی اصلاح و الفساد و قال هو اجرة لك علی الاصلاح  
 لا یرجع \* دوم آنکه با قادر بودنش مخاطب او را گفت  
 این زر برای تو اجرت سکوت و عدم فساد است پس  
 اجرت نخواهد شد چه اجرت بمقابله عمل باشد سکوت  
 و عدم فساد عمل نیست لیکن رشوت خواهد شد لهذا  
 دست برداشتن بر وی واجب گردد لما فیها و انقال علی عدم  
 الفساد و السکوت یرجع لانه رشوة و الاجرة انما تكون فی  
 مقابلة العمل و السکوت لیس بعمل \* سوم آنکه او قادر است  
 و مخاطب آنرا اجرت قرار نداده پس رشوت خواهد شد و  
 استردادش لازم فیسه ایضا و اللهم یتل هو اجرة یرجع  
 چهارم آنکه او قادر نیست و مخاطب بدو گفت این زر برای تو عظیم  
 است یا اجرت آمد و شبیه کلام بار ساله است با این من و مختص به

پس اجرت خواهد شد همه نه رشوت پس رجوع نباشد  
 لما فيه وان كان ممن لا يتهدون على ذلك انقال عو عطية ار  
 احرة قال على الذهاب والاياب او الكلام او الرسالة بمعنى  
 وپهنا لا يرجع \* بنجر آنکه او قادر نيست وخطيب بدو ايچ نگفت  
 پس او خواهد شد نه رشوت نه اجرت پس رجوع ميرسد اگر موافق  
 رجوع يافته نشود فوه وانلم يقل شيئا منها يكون هبة له الرجوع  
 فيها انلم يوجله ايمفع الرجوع پس معلوم شد که نذر استعمار  
 که غائب بگروه مخطوبه ميرسد و ايچ نگويد جائز بود والله اعلم \*  
 \* چه مفرما ايند رح \* اندر ينگه زيب دشتر عمر را خطبه نمود  
 و چیزی از يرم ذات يابا رچه جات يابا کولات فرستاد و اتفاق  
 نزوج نشد پس حسب شرع زيارت اشيا از عمر و ايسن  
 خواهد گرفت يا چه \* الجواب \* اگر اشياي مذکوره را  
 بطور مهربان فرستاده باشد مهر خواهد شد و اگر بطور بيه مهر \*  
 في الدر المختار خطب بنت رجل وبعث اليها اشياء ولم يزوجها  
 ابوها فما بعث للمهر ويمتد عليه قائما فقط وان تغير بالاستعمال  
 او قيمته هالكا لانه معاوضة ولم تنسرها فجارا لا سترداد و كل  
 يسه رد ما بعثت هبة و هو قائم دون الهالك والمتهلك لانه  
 فية بمعنى الهبة و هي الحانية رجل خطب ابنته رجل فقال اب

البنات بلى ان كنت تنقل المهر الى ستة اشهر والى منه أزواجها  
 منك ثم الرجل بعد ذلك بعثه الى بيت الاب ولم يملك على  
 ان ينقد المهر فلم يزوج منه هل له ان يحدود ما بعث قالوا ما بعث  
 للمهر وهو قائم او مالك يحدود وكذا سئل ما بعثه من ماله وهو قائم  
 فاما الهالك والمستهلك فلا شيء له في ذلك \* سبب عرف  
 ويار زبور رات وانشبای دیگر که میفرستند اگر از مهرانه نباشد  
 پس بر تقدیر تصرف شدن آنها استر دادش واجب  
 نبود والله تعالی اعلم \* هاتان لولوی بشاره الله \*

\* چه میفرماید ایند رح \* در صورتیکه زید از جیره اموال بهمران  
 حکیم خود بمان قرض دهد و مدیون آنکار او ای آن نماید و صورت  
 یافتن اموال مقروضه از دانان نباشد پس در اینصورت همان  
 اشیاء مرقوم بزید خواهد شد یلت \* الجواب \*

خواهد شد \* لما فی الهمایه فی کتاب القضاء دان اقرض الرضی  
 ضمن الی قوله والاب بمنزله الرضی فی اصح الروایتین وکنذا  
 فی اکثر کتب الفقه والله اعلم \* چه میفرماید \*

در صورتیکه زید در اموال اولاد و عیال خود اقرار بحق دیگران نماید  
 حکیم است بانه بر تقدیر ثانی اموال مرقوم بزید مرقوم داده خواهد شد  
 یا از گرفته خواهد شد \* الجواب \* صحیح نیست

دازد گرفته خواهد شد لما فی الهمایه فی باب الوکاله بالخصوصه



والقبض \* والاب والروض اذا اقر لا يصح ولا يدفع المال اليه  
 فله العناية لا يصح ولا يدفع للمال الوهم لانها اخرجها من الرقابة  
 والرعاية في حق ذلك المال باقرارهما وفي الكفاية ولا يصح  
 اقرارهما لان ولايتهما انظرية \* والله اعلم \* هاتان من بياض  
 مولانا محمد وجهه رح . \* چه میفرماید رحمه الله تعالی \*

و در صورتیکه بین نابالغ بودن زینب و هند پدر ایشان زید  
 فوت کرده باشد و آنها کاشوم زود جز زید متوفی با اتفاق بعضی شرکا  
 مصالحه نموده بعضی اشیاء را از کل شتر و گاو خارج کرده در میان خود  
 گرفتند و از طرف نابالغان مذکورین نیز بران صحاحنامه دستنویز نموده  
 بعد ما بقیه شتر و گاو را در میان جمیع شرکا بر حسب فرائض  
 تقسیم کرده گرفتند پس درین صورت از مصالحه نمودن کاشوم  
 با اتفاق بعضی شرکا دستنویز نمودن و برنظر ری او بران صحاحنامه  
 ولایت از طرف نابالغان مصالحه مذکور در حق نابالغان مذکورین  
 لازم خواهد شد باینه ویر تقدیر عدم لزوم اگر نابالغان مرقومین  
 بعد باو غنچه خواهند که صحاحنامه مذکور را فسخ نمایند میتوانند باینه \*

• الجواب • مصالحه کردن صحاحنامه مذکور در دستنویز کردن  
 او بر صحاحنامه از طرف نابالغان در حق نابالغان مرقومین لازم  
 نخواهد شد چرا که مادر او بر مال نابالغان هیچ ولایت نیست  
 \* لمانی شرح الوفایة و لا الام بیع صحاحنامه الی قواه لانه

کهنش للام ولا ینة التصرف فی مال الابن \* ولما فی الصحفایة  
 و فی الذخیره ثم ذکر ههنا ان الاب یملك بیوع مدقون ابدسه  
 الکبیر الفائب والام لا تملك وایضا فیها بخلاف غیر الاب  
 من الاقارب لانه لا ولا ین له - ثم اصلا فی التصرفی حالة الصغر  
 ولا فی الحفظ حالة الکبیر و فی الاشياء الولی قد ینکون ولیا  
 فی المال والذکاح و هو الاب وان لم ینکون ولیا فی الذکاح فقط  
 و عو ما ثرا المصبات والام و ذرد الراحام \* بس تصرحت با در  
 در مال نا بالغان بطور مصالحه که در معنی سباده است هرگز جائز  
 نخواهد شد بلکه در صورت مرقوم مصالحه مذکور در حق جمیع  
 بمال الحین دیگر که نا بالغان نیز جائز نخواهد شد \* ثم فی الهدایة  
 و او اصلطه و افاقه و اجاز الا اذا کان فیهم صغیر فیهة سراج  
 الی امر القاضی لانملا ولا ینة لهم علیه القول \* والله اعلم مولانا  
 هبل و جوه رح \* ما قولکم رحمکم الله تعالی \*

آمد رینکه نماز نفل بجماعت جائز است یا نه \* الجواب \*  
 نماز نفل بجماعت با تداعی یعنی بغیر اذان و اقامت و بلا دعوت  
 معروفه بالاتفاق جائز بنا کراهت است و نماز نفل بجماعت بتداعی  
 یعنی با اذان و اقامت با دعوت معروفه جائز بکراهت نیز میباشد  
 و در اجتناع پیش از چهار کس اختلافی است. بعضی بعض  
 قائل بحواز مع اکثر است و بعضی قائل بحواز بنا کراهت \*

فی الدر المختار و لا یضلی الوتر و لا التطوع به جماعة خارج رمضان  
 ای بکراهه ذلک لعل علی سبیل القدر ای بان یقتدی اربعة بواحد  
 کما فی الدر و لا خلاف فی صحیح التذکار اذ لسانع و یورد المختار  
 تحت قوله ای بکراهه ذلک لعل علی سبیل القدر ای و قلت زیور  
 ایضا ما فی البدائع من قوله ان الجماعة فی التطوع لیست  
 بعنفه الا فی قیام رمضان اذ فان نفی الصنة لا یقتلزم الکراهة  
 نعم انکان مع المواظبة کان بدعه فیکره القول و فهمه ایضا تحت  
 قوله اربعة بواحد اما اقتداء و احد بواحد و اثنين بواحد  
 فلا یکره و ثلثة بواحد فیه خلاف فی الفتاوی العالمگیریة  
 التطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل القدر ای بکراهه و فی الاصل  
 للمصنف و الشیخ اما اذا صلوا به جماعة بغيره اذ ان واقامة فی  
 ناحية المسجد لا یکره و قال شمس الائمة الخوارزمی انکان سوری  
 الامام ثلثة لا یکره بالاتفاق و فی الاربع اختلف المشائخ و الاصح  
 انه یکره و فی فتوح الاورد للمعلامة الفها مة فتوح فیه المحدث  
 مراد آبیادی عبارتیه هکذا ذکر چهاردهم در بیان تحقیق آنکه  
 نماز ثقلان جماعت چه حکم دارد و از مسائل مهر یکی است که  
 جماعت ثقل کما و است یا نه این سئله تفصیلی داد که دین  
 مختصر گنجایش آن نیست لیکن قدری که ضرور است مبادوم  
 خواهد میشد باید دانست که در بحر الرائق در باب جماعت میگوید

التطوع بالجماعة إذا كان على غير سبيل القصد اعني بمحض ما لدون  
 واز كتب احاديث كجاج و غلابي و مسلمان و غيرهما ثابت است  
 كه حضرت صلوات الله عليه و آله با نفل و انما است گذران راه آنم يارسي با جماعت  
 زائد از چهار و پنج كسان از مكاتب و غير ذلك بكم از ان بلائها هي  
 و في الامور اجوبة ان امانة النبي صلوات الله عليه و آله في ليلة المعراج للملائكة  
 و ارواح الانبياء فهدى بيت المقدس كانت في الغافلة في الجهد  
 نفل با جماعت قابل باشد يا كثير در مساجد بالجمهر مكر و دنيا باشد  
 اگر بلا اذن و اقامت باشد و في الجوامع الجليلة عن كتاب  
 بزرة الاموال ان الجماعة بالتطوع في الايام والليالي  
 المباركات لا يكره بل يستحب لقبوله عمر عليكم بالجماعة فان  
 يد الله على الجماعة نوان الشيطان ذئب الايمان تاخذ الجماعة  
 القاصية والله اعلم \* ما قولهم روح \* انذرينكم عوام را  
 از نماز و شب مرات و غير ان نوافل منع کرده نخواهد شد يانه  
 \* الجوابية \* عوام را براي قلت رغبت ارشان در  
 خيرات از نماز و روياء البرات و غير ان منع کرده نخواهد شد  
 في الحد والمختار و اما العوام فلا يمنعون من تكبير ولا تنفل اصلا  
 لقله و رغبتهم في الخيرات و في حاشيته بخط ثقه و كان اصلواة  
 الرغائب براءة و قد رلان علميا رض راى رجلا يصلن بعد العهد  
 فقبل اما نهضه يا امير المؤمنين فقال اخاف ان ادخل

تحدث ابو عبد قال تعالی ارایت الذی ینهی عبدا اذا اصلى  
والله اعلم هانان لولا ناعبد الا على الحد وی مد ظلمه \*

ما قولکم علیما الذین رح \*

آنچه زید پس فرمود هرگز از اعمال مفروضه و اعمال مشروع  
منع کند و در امور واجبات لمحد انه ظهیر نزد گوید خدا در روز  
عطا نموده هرگز بروزه و فاقد حکم نفر نماید و خدا باین نسبت و برخواست  
نازخ شود نخواهد شد فی الجمله عمر را با ستمال این کلمات از  
عبادات باز میدارد و بجای دیگر سکونت کردن هم نمید پس عمر  
مردوم را که صالح و برهیز کار است میرسد که در بین امور  
اطاعت و الهه شش نکرده بجای دیگر مسکن و نادای خود سازد یا چه

• الجواب • اطاعت نخواهد کرد \* لما فی البیضاوی فی

سورة لقمان قوله ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه و منما  
علی و من ردصا لئی عامین ان اشکر لی و لوالدیک الی  
المصیر و ان جامدک علی ان تشوک بی ما لیس لک به ینلم فلا  
تطعننا فی ذلک • و صا حبهما فی اللد نیما معرفتا ای صهبا مفروفا

ین تظیه الشرع و یتتبعیه للکرم و قال البیضاوی ایضا فی سورة  
منکبوت فی تعحیر مذ و الآیة فانه لا طاعة لخالق فی مضمیة

الخالق التهی ولی تعحیر نیشا پورنی ثم ذسی الله الامان بیکر  
انعام الوالدین ربطا منهم و انکان کافرین الا ان یل حواء

الى الاشرار ما بعد هذه جملة معترضة يدور باعترافهما  
 مرضان احد هما ان طاعة الوالد بين تالفة بعبادة الله والثاني  
 تاكيد كون الاشرار امرا مفكرا حتى انه يلزم فيه مخالفة من  
 يجب طاعته ومعنى قوله معروفان صهايا او مصاحبا معروفا  
 على ما يقتضيه العرف والشهرع وقوله <sup>وَاتَّبَعَ سَهْلٌ مِّنْ اَنَابٍ</sup>  
 اشارة اخرى الى انها لو لم يكنونا صبيهن الى الرب لم يتبع  
 صبيهن في الدين وان لزم طاعتهم في باب حسن الصحبة  
 والعشرة \* <sup>ذمير</sup> سند که بجای دیگر مسکن خود کرده در اینجا نیز  
 پسرا بعد عقل و بلوغ رواست که جدا گانه سکونت نمایند  
 پس بطریق اولی خواهد رسید بر تقدیریکه او چنین مقاصد نماید  
 \* لَمَّا نِيَّ الدَّرَ الْمَخْتَارَ لِاخِيَارِ الْمَسْرُوكِ عِدَّةً نَامًا مَلَقَا ذَكَرَا اِغْتِيَابَ  
 فُلِكَ هَذَا قَبْلَ الْبُلُوغِ اَمَا بَعْدُ فَيُخْتَصَرُ بَيْنَ ابْوَيْهِ وَاِنْ اُرَادَ  
 اِلَّا يُفْرَادُ عَلَيْهِ ذَلِكَ اِلَى قَوْلِهِ وَالْغُلَامُ اِذَا عَقَلَ وَاسْتَعْنَى بِرِأْدِهِ  
 مَلِكٌ لِلْاَبِ ضَمُّهُ اِلَى نَفْسِهِ اِلَّا اِذَا لَمْ يَكُنْ مَبِيسُورًا عَلَى نَفْسِهِ فَلَهُ  
 ضَمُّهُ لِدَفْعِ الْفِتْنَةِ وَالْعَارِ وَنَحْوِ خِرَانَةِ الْمُفْتِيهِ وَالْغُلَامُ اِذَا  
 بَلَغَ فَلَهُ اِنْ يَتَفَرَّدُ بِالْمَسْكَنِ اِلَّا اِذَا كَانَ مَعَهُ رَأْيُ خَلْفِ عَلَيْهِ  
 الْفَسَادِ فَلِلْاَبِ ضَمُّهُ وَاِنَّهُ اَعْلَمُ \* لَوْلَا نَأْمُكَ وَجِيهَةٌ \*

\* چه میبهر ما یند روح \* درینکه انواع صد نه جنبه است

دستختم هر هر کدام کدام میشود و نزد چه و غلامی و نوکر پدر خود را

و آون میتوانند و آشپزهای نذر خود نذر کنند و خوردن میتواند بپاچه  
 \* الجواب \* صدقه بر دو نوع است واجب و نافه  
 اول چون زکوة و کفاره عاف و کفاره صوم و دیگر کفارات  
 منزورات نذر خدای تعالی آنها محض حق لغرا و محتاجین است  
 و گرفتن آنها بنی اشم غیر محتاج و تم انگران و خود مستحق و پدران  
 و پسران وی و کسانیکه نفقه آنها بر مستحق واجب است  
 چون زوجه وی و غلام و نوکر و کنیز و غیره هم عرام است و هر قدر  
 بایشان خواهد داد بر زمر مستحق باقی خواهد ماند و نذر را نسیرسد که  
 ازین بخورد \* فی العالمکیسریة ایس لصاحب الذنران  
 یا سئل متعها شویئا و لا ان یطعم من الاغنیاء و اءکان النادر  
 غفیا ارفقیه و لا ان سبیلها القصد و لیس للمتصلق ان  
 یا سئل صدقته و لا ان یطعم الا غنیاء و ایضا فیها لا یجوز الرفع  
 لعینک و مکاتبه و مد برة و ام و انک و فی السراجیة و لوادی  
 الی بنی هاشم لا یجوز و زو فی قاضیضان و لا یجوز دفع الزکوة  
 الی اولادیه من فیسل الذکور و الاناث و ان سفلموا و لا الی  
 و الذیه و اجداده و جداته و ان علموا من فیسل الایاه  
 و الامهات \* دوم صدقه نافه که گرفتن و خوردن آن بنی اشم  
 و اغنیاء را اطفال است اما باغنیاء دادن ثواب کمتر است

به نسبت دادن بفقراء لما فی التخصیفة شرح الال والمختار  
 بان فی التخصیفة فی الفنی نوع قریبه دون قریبه الفقراء \*  
 و خوردن خود مستحق نیز جایز است اما ثواب آنقدر زیاد  
 نخواهد شد همچنین از دادن به پدران و پسران وی آنقدر ثواب  
 مستحق فایده نخواهد شد اگر چه ثواب سایر رحم و خدمت والدین  
 خواهد یافت والله اعلم \* : چه میفرمایند در ح \*

فان درینکه جماعتی بعد از فراغ از نماز جمعہ بعد از بارش آب با اراده  
 ذکر تسبیح و غیره در مسجد به نسبتند درین اثنا عالمی مرتضی داخل  
 مسجد گردید و شخصی از آن میان برای تعظیم و تسبیح او بایستاده  
 بروی مقام گفت پس سلام و قیامش در مسجد موجب شرع  
 استین در سه دنیا فایده خواهد شد یا نه بیدوا توجه را \* الجواب \*

سلام و قیام وی برای تعظیم مشرفان در سه دنیا جایز است بلکه مستحب  
 است \* لما فی در المختار و فی الروهبانیه یجوز بل یندب القیام  
 تعظیما للقادم کما یجوز القیام ولو للمقاری بین یدی العالم  
 و فی رد المحتار قوله بل یندب القیام للقادم الخ ای انکان  
 ممن یمتحن التعظیم قال فی القفهیه قیام المجالس فی المسجد  
 لمن دخل علیه تعظیما و قیام قاری القرآن لمن یجیب تعظیما  
 لا یکره اذا کان ممن یمتحن التعظیم و فی مشکل الآثار القیام  
 لغيره لیس بمکره و لعینه انما المکره و صعبه القیام لمن یقام



لذ فان قام لمن لا يقسم له لا يدبره قال ابن وهبان اقول وفي  
 مصر نائيفى ان يمتصب ذلك اى القيسام لما يورث تركه من  
 الحقد والبغضاء والعداوة لا سيما اذا كان في مكان اعتيد فيه  
 القيام وفي القنوة ولا يكره قيام الجالس في المسجد لمن دخل  
 عليه تعظيما له وفي القهستانى وذكورى الزاهلى لا يكره ان  
 يقوم لاخرى المسجد تعظيما له \* دهرگاه قيام بر اى تعظيم و تكريم  
 مستحق آن درست شد سلام بطريق اولى بر سبيل اسنى  
 جائز خواهد گشت زيرا كه سلام هر چه و تحية ز افرين است \* لما فى القنية  
 السلام تحية الزائرین \* والله اعلم \* لمولوى عبد البارى \*

\* ما قولكم رحمة الله تعالى \*

اندرينگه شخصى انتقال كرد و پسرش روزى طعام كشيهر بر اى  
 ثواب رسالى وى تيار نمود و قبيله واقارب و ديگر جم غفير را از  
 اغنيهاى اهل احنا بمذريعه رقع دعوت كرد هكذا ا بتاريخ خان  
 بتقریب منفرت و ادم مرحوم قدرى طعام مرتب شده نيست  
 و چا كه آنها خبان وقت هشت ساعت از زرها جز خانه قدر بخورود \*  
 بتنادل با حضر حقير را سمونى با بيان فرمايند \* الداعى فلان \*  
 پس اين امر الحلال جائز و درست است اما بدهت و نيز اغنيهاى اهل  
 ايسام و فضلاء و صلحاى اين طبقه را با بابت آن دعوت  
 و خوردن از ان سباح و حلال است ياكروه و حرام نهند و توجروا \*

### • اجزای •

دانشتنی است اگر غیر بان

مذکور این دعوت بر روز چهارم و قات یا بعد آن کرد و مقصودش  
 ادای رسم و ناماوری نباشد و نیز در آن اوقات خق که امری  
 وارث یا دامن یا موهی له بالثالث نبود و محتاجان را نیز از عوینت  
 کرده باشد پس اینهمه اعمال جائز است و مخالفت شرعی و  
 ثواب بهیث خواهد رسید لیکن کم از تصدق بمحتاجان زیرا که  
 اهل ضیافت و صدقه برای موقتی مشروع است و صدقه ناقه  
 باغنیاهم روا که امری منکر در دنیا ب نیست \* فمن انكر فعلیه البیان  
 و در زاد الاغرة از شرح بر زخ و لالی قاضی تذکره الاغرة منقول  
 است اهل مصیبت را اتخاذ طعام برای فقرا تا همیشه روز و خوردن  
 ایشان از آن مکروه نیست اما ترتیب طعام برای اقربا و اغنیا  
 و خوردن ایشان آنرا تا سه روز مکروه است و بعد از آن عام است  
 ازینکه برای ارواح موقتی باشد یا بطور ضیافت و خوردن آن غنی و  
 فقیر را برابر است آنکه دعوت کرد و شوند یا بایشان فرستاده آید  
 کرد و آنچه در تصدق باغنیا نیز ثواب است اما کمتر از تصدق بفقرا  
 \* و فی جامع الرموز و حقوق الکلام مشهور الی جو از صرف صدقه  
 التطوع الی الغنی کما فی المضمورات و فی الطهطاری و قید  
 بالزکوة لان النفل یجوز للغنی کما لله اشمی کما فی البهراما  
 قوله هم لا تهل الصدقة لغنی \* مراد از آن زکوة است چنانکه

محدث و ماهوی تصریح کرده است و اجابت چنین دعوت و اجتماع  
غنی و فقیر و خوردن از آن مباح بان سند و نب است چنانکه از شرح  
بیرزخ ثابت شده \* و فی العالم کیوریة و اختلف فی احابة  
الذموة قال بعضهم راجحة لا یجمع ترکها و قالت العامة هی سنة  
و الاصل ان یجیب اذا کان ولیمة و الا فیه و منخیر و الاحابة  
افضل لان فیه ادخال السرور فی قلب المؤمن \* و گریز بان  
مذکور قبل روز چهارم ضیافت کرده و العاشن نامشروع و  
مکرده بود و حکم اجابت اغنیا نیز همین است چنانکه سابقاً ثابت شده  
و فی العراجیة لا یباح الضیافة عند ثلثة ايام فی المصیبة  
و در زاد الاخره البحر المائق و غیره منقول است اتخاذ ضیافت  
در سه روز ایام مصیبت مکرده است زیرا که ایام مصیبت ایام  
فرح و نشاط است پس هر گاه از لوازم سرور باشد از  
تکاپوشن دهان لائق نبود اما اگر طعام برای فقیر بزند نیگو باشد بشرطیکه  
در سه بالغ و غنی حاضر باشند و گرنه از ترک امریت نگیرند و نیز  
در آن سه از خزانة المقتدیین اجابت طعام یکبار برای میت آماده کنند  
مکرده است \* لقوله عم ان الله ورسوله یودیان من الذین  
یاکلون من طعام الموت قبل ثلثة ايام \* و فی العالم کیوریة و لا یباح  
اتخاذ الضیافة ثلثة ايام فی ایام المصیبة و اذا اتخذ لا یاس  
بالاسهل منه \* ازین عبارت مفهوم شد که این کراهت

تتزیهتی است و در قاضیان است و بگوید آنجا که ضیاع فی ایام  
المصیبة لا نهائیهام تأسف فلا یلحق بها ما یلحق للمرور \* پس  
بمقتضای این عبارت تا بقای مصیبت و عزین باید که ضیافت اهل  
میت کرده بود مقید به روز نباشد گوچه مراد از ان ایام است که  
شروع آنرا اعتبار کرده و ان سه روز تفریست و حد است  
در حق غیر زوج پس باید که در بقع دعوت لفظ چهارم یا چهارم نه  
نوبت آید چرا که امثال این الفاظ دلالت می کنند که بی زبان پیروی  
رسوم است و هر آن بدعت است و الله تعالی اعلم \*  
لمر لانا الهلک و ذلنا اخصرنا \*

\* چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شروع مقیمین و چه میفرماید تعالی \*  
اندیشه اگر مسلمانی که سب نصیبی کند جائز است یا کراهی و بر تقدیر اول  
خوردن طعام در خانه و اجابت دعواتش منتهی است یا چه بیهوا تو خوردن  
\* الجواب \* آن که سب بدون شک و با نادر سب جائز  
و مباح است و هیچ دلیلی در روایتی بر حرمت و کراهت او نیافته نمی شود \*  
فی الخراجیه یهودی استعاجر مسلما لیه حمل له خمرا جاز  
و در فتاوی قاضیان مذکور است \* ذمی استعاجر مسلما لیه حمل له  
خمرا جاز فی قول ابی حنیفه و حکما یجوز استعاجرا لکناس  
\* الی قوله \* ان استعاجرا الذمی مسلما حمل میده عن الطریقی  
ادخل میده الی موضع الذی بائنه جاز فی قوله سمرانه \*  
\* \* \* \* \*

پس سخن در شرع و وقت ثابت شد که عمل شیء نجس و حرام  
 جائز است پس بطریق اولی کسب قصائی جائز است زیرا که  
 در آن معامه با علال و طیب است و کسب علال مطلقاً در هر وجه است  
 فی المشکو قال قال رسول الله صلعم طلب کسب الخلال فی بیضة  
 بعد الغریضة انتهى و ایضاً عن رافع بن خدیج قال فیل یارسول  
 الله ای الکعب اطیب قال عمل الرجل بیه \* وکل بهج صرور  
 انتهى و فی الحدیث الکسب حیب الروح من انتهى \* من اکل و  
 شرب و خوردن طعام در خانه نجس بنا که است جائز و درست است  
 و حاضر شدن بضيافت او مسنون و ترک اجابت دعوت بنا قدر  
 موجب کاصحیح است \* لما فی العالم کبیرة فی الجزء الرابع لودعی  
 اذی دعوة قالوا جب ان یجیبه الی ذلك و انما یجیب علیه ان  
 یجیبه اذ المر ینکن هناك معصية و لا بدعة و ان لم یجیبه کان  
 عاصیاً انتهى و لما روی عن الیمنی صلعم من رغب سننی فلیس  
 منی و الله اعلم \* بلولوی عهد الباری \*

\* ما قرأ حکم رحمہم الله تعالی \* اندرینکه درین ملک  
 ہند شخصی زبیدی غصب کرده بر آن مسلط گردید مالک زمین  
 بسبب قانون نصاری کہ بعد از دوازده سال استغناء مسنوع  
 اسنت و شوائبی شود از مراعات طایر شدہ شخصی دیگر باجو و ظم  
 غصب زمین منسوبہ را از غاصب اجارہ گرفتن می تواند بیانہ

بیتوا توجروا • الجواب • اجاره گرفتن از زمین  
 بنصوبه را از غاصب برای شخصی مذکور که قائم و یقین غصب دارد  
 و مالک واقعی آن زمین را می شناسد جائز و واجبست زیرا که  
 حق مالک زمین بسبب استداد زمان ماقط • لما فی الاشیاء  
والنظام الحق لا یسقط بتقیادیم الزمان قننا اوقصاصا اولعانا  
 او حقا لعین کذا فی لعان الجوهرة انتهى • و در عقد اجاره از  
 فاجبب که ظالم و اثم اصحت امانت بر اثم اوست و آن مسنوع  
 اصت گفت خدای تعالی • لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ هذا  
 ما خطر بالبال فی جواب هذا السؤال والله اعلم • ثم لاننا

الاستداد صاحب • چه میفرماید اینک روح •

شخصی که بعارض جذام دبرص مبتلی باشد امامت او شرعا جائز و  
 در صحت استعیان بیتوا توجروا • الجواب •

آثار برص و جذام اگر در اعضای او ضایع گردد و ظاهر و هویدا شود  
 البته امامتش کار و تنزیهی باشد زیرا که مرومان از و مستفیر خواهند بود  
 و آن نفرت موجب قلت جماعت نخواهد گردید حال آنکه تکثیر مطلوب  
 اصت • لما فی الدر المختار و کذا تکرره بخلف امرد و سفیه و مفلوج  
 و ابرص شاع بوجه انتهى صاحب رد المختار و ز زیر شرح کذا تکرره گفت  
 الظاهر انها تنزیهه ایضا او پذیرد تحت شاع برصه گفت و الظاهر  
 ان العلة النفرة و لا اقیل الا برص بالشیوع لیکون ظاهرا و صاحب

سئل عن المحققات ما روي عن كثر الكائن في ذيل كرايست المامت  
 كفت والابوص الذي شاع برصه على اعضائه والمطيه والامرود  
 وكذا الفيتاوي الاسلام والجنوم ( الى قوله ) كذا في شرح  
 الفتاوي المختارة انتهى والله اعلم ما تان لولا فاهي الهداد  
 صاحب \* \* \* \* \* مائة \* \* \* \* \* ذكر الزاهد في شرح  
 القديري عن بدر الطاهر قال وردت فتوى في زمن  
 الصدر الماضي بوهان الاثمة ان لا نجد وقت العشاء في بلادنا  
 هل علينا صلواته فكتب لوس عليكم صلوة العشاء ربه اغنى  
 ظهر الدين المرغيفاني قال مولا فاخصر الدين البديع  
 نجم الاثمة البخاري وبلغنا انه وردت فتوى بلاد يطلع  
 الفجر فيها قبل غروب الشفق في اقصر ليالي السنة على شمس  
 الاثمة الحلواني فانقضى بقضاء العشاء ثم وردت بخوارزم  
 على الشيبه سيف السنة البقالي فافتى بعدم الوجوب فبلغ  
 جوابه الحلواني فارسل من بعاله في مجلعه بجامع خوارزم  
 ما تقول فهم من اشق من الصلوات الخمس واجد هل يكفر  
 فضاله واحس به الشيبه فقال ما تقول فهم قطع يداه مع  
 المرافق اوجلاه مع الكعبتين حكم في الفرائض وضوءه فقال  
 قلت لغوات مهمل الرابع فقال قلذ الك الصلوة الخاصة فبلغ

المحلواي جوابه فاما مذهبنا وروايتنا فثبت ان الكفوي في الاملام  
 الاخبار اظن ان هذه الحكاية وقعت بين المقاتلي وبرهان  
 ابن بن الكبيسي وهو افق بوجود صلوة العشاء على اهل  
 هذه البلاد وكما ذكر سابقا في ترجمته نقلنا عن الظهيريه  
 لا بنفي المحلواي والمقاتلي لانهما ليسا بمعاصرين كما نص عليه  
 تلميذ المنز سخي شري ثم قال الكفوي ويحتمل ان يكون بقايا  
 اخبر غير هذا فقد ما يال من على هذا البقالي النهي \* من  
 بيضا من لانا الهداد صاحب \*

ما قوله روح \*

انما رينك سواديه رض از صحابه الذين وسنى اكراد ارباب  
 وقوع محاربه و سنازعه ما بين حضرت على رض ووى طعن وتشنيع  
 نماند واز اطلاق لفظ حضرت نسبت وى انكار نماند حكم وى چه  
 و تفصيل على رض بر اصحاب ثمانه ديگر درست است بيان  
 و حكم مفضل چه بينوا و جروا \*

معاويه رض الا صحابه اند جلال الدين سيوطي و ز تاريخ الخوفا  
 گفته \* وكان اخذ الكتاب لرسول الله صلعم و زوى له من  
 النبي صلعم مائة حديث و ثلثه و سقون حد يشار وى عنه  
 من الصحابة ابن عباس و ابن عمر و ابن الزبير و ابوالدرداء  
 و هرير الجلي و النعمان بن البشير و غيرهم رض عنهم



کاتب صحیح بودن در روایت حدیث کردن و کرام صحابه ابر و  
 روایت حدیث نمودن جز شان صحابه نمی تواند شد و نیز تندی  
 آوردی است فرمود رسول ﷺ برای معاویه \* اللهم اجعله  
 هادیا مهتدیا \* و نیز احمد در سنن خود آورده که گفت عمر باض بن  
 بخاریه \* سمعت رسول الله ﷺ يقول اللهم علمه معادیه  
 الکتاب و الحجاب و قه العذاب \* و شک نیست در اینکه  
 دعای رسول مقبول است و نیز معاویه تا دیر باز در صحبت  
 پیغمبر خدا بوده و صحابی آنست که زمانی یا حاجتی درک صحبت  
 حضرت نبوت کرده و بس پس چون ظاهر شد که معاویه بی شک  
 صحابی ابد پسین طعن دی و لفظ حضرت ناگفتن که ایانا بانام  
 صحابه گفته می شود بدعت و فسق است \* لما فی شرح العقائد  
 للنسفی و یکف عن ذکر الصحابه رض الا بخیر لما ورد من  
 الاحادیث الصحاح فی مناقبهم و وجوب الکف عن الطعن  
 فهم کقولہ لا تصبروا صحابا یفلوان احدکم انفق من  
 احد فاصبا ما بلغ صد احد هم و لا نصیفه و لقوله عم اکرهوا  
 اصحابی فانهم خیارکم الحدیث \* اما طعن کردن و دشنام  
 دادن صحابی را بسن اگر مخالفت ال تطعیه و نهوض شرعیه  
 یا شد مثل قذف طایفه رض و مانند آن کفر است و مرتکب آن  
 کافر و اگر این چنین نباشد بدعت و فحش است و قائل آن سبده

و قاصق \* لما فيه ايضا وما وقع بهنهم من المنازعات والمهاديات  
 فله محامل وتاويلات فحبهم والطعن فيه — سران كان مما  
 يخالف الادلة القطعية فكيف كقول ما يفتي رضى والافضل  
 و لحق \* و تفضيلان ظهرت على رضى برتبة اولى باثر نيست \*  
 لما فيه ايضا وافضل البشر بعد نبينا ابو بكر ثم عمر الفاروق  
 ثم عثمان ذوالدورين ثم علي المرتضى رضى عليهم وعلى هذا وجدنا  
 الجلف والظاهر انه لو لم يكن لهم دليل على ذلك لما حكموا  
 بذلك وخلافه شان نیز باين ترتيب بوده است \* لما فيه  
 و خلافه — مراي بيايته — عن الرسول في اقامة اهل بيته  
 بحيث يجب على كافة الامم الاتباع على هذا الترتيب  
 في الجملة \* ساعد كرام باين ترتيب اجماع کرده اند  
 و تفضيلان شيخين يعنى ابو بكر و عمر رضى و محبت ختین يعنى عثمان  
 و على رضى از علامات سنت و جماعت گردانیده اند و اجماع است  
 است محمد مصطفی ﷺ بر خطا نباشد \* لقوله عمر لا تجتمع امتي على  
 ضلالة \* پس فرق اجماع و تفضيلان على رضى بر خلفای دیگر است  
 رضى است و گراهي و انضی شان وى شان نصارى است که عيسى  
 هم خود را بنده خدا و رسول دى ظاهر نمود نصارى بفرط محبت او را  
 بر خدا گفتند و گراه و مردود بارگاہ ايزدى شدند هم چنین على  
 رضى بر رؤس اشهاد بر دست ابو بكر و عمر بيعت کردند اگر